



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۴ آذر ۱۳۹۱
مصادف با: ۱۹ محرم الحرام ۱۴۳۴
جلسه: ۳۵

موضوع کلی: وضع
موضوع جزئی: مقام اول: معانی اقسام چهارگانه
سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم تقسیم دوم وضع به اقسام چهارگانه مذکوره به اعتبار معنی است که واضع در هنگام وضع تارةً معنی را کلی تصور می‌کند و لفظ را برای خود آن معنای کلی قرار می‌دهد و گاهی برای مصادیق آن و گاهی هم معنای جزئی را تصویر می‌کند و لفظ را برای خود آن معنای جزئی و گاهی برای عنوان کلی آن قرار می‌دهد لذا گفتیم به حصر عقلی چهار قسم پدید می‌آید لکن غیر از تصویری که مشهور برای اقسام اربعه ارائه داده‌اند معنای دیگری هم برای بعضی از این اقسام ذکر شده است. محقق عراقی ضمن نقل دو معنی از وضع عام و موضوع له عام یک معنایی را هم خود ایشان ذکر می‌کند هم چنین محقق اصفهانی نیز بیانی در این رابطه ذکر کرده لذا به طور کلی می‌توان چندین معنی برای وضع عام و موضوع له عام ذکر کرد.

معنای وضع عام و موضوع له عام:

معنای اول:

معنای اول این است که بگوییم واضع وقتی می‌خواهد لفظی مانند انسان را برای یک معنای کلی مثل حقیقت انسان و معنای انسان که قابل صدق بر کثیرین است وضع کند این لفظ را برای ماهیت مهمله انسان وضع می‌کند، یعنی ماهیت تارةً من حیث هی لیست الاهی در نظر گرفته می‌شود یعنی ماهیت غیر ملحوظه و غیر مقیسه به چیزی خارج از ذات. اگر ماهیت با یک امری خارج از ذاتش ملاحظه و مقایسه شد تارةً نسبت به آن شیء که خارج از ذات است وجود و عدم آن شیء برای این ماهیت ضروری نیست که در این صورت ماهیت لابلشروط می‌باشد و گاهی وجود آن شیء و امر خارج از ذات برای این ماهیت ضروری و لازم است که ماهیت بشرط شیء می‌باشد و گاهی عدم آن شیء برای ماهیت ضروری و لازم است که ماهیت بشرط لا می‌باشد.

پس مجموعاً اگر ما بخواهیم اعتبارات ماهیت را بیان کنیم در واقع پنج اصطلاح داریم:

اگر ماهیت اصلاً با امر خارج از ذات مقایسه نشود این ماهیت مهمله است.

اگر ماهیت با امر خارج از ذات مقایسه شود و وجود آن امر خارج از ذات برای ماهیت ضروری باشد این ماهیت بشرط شیء است مثل مقایسه ماهیت انسان نسبت به ضحک.

اگر ماهیت با امر خارج از ذات مقایسه شود که نه وجود آن برای ماهیت ضروری باشد و نه عدم آن در این صورت ماهیت لابشرط است مثل اینکه ماهیت انسان نسبت به سواد و بیاض سنجیده شود که نه سیاهی و عدم آن برای ماهیت انسان ضروری نیست و همچنین است سفیدی.

اگر ماهیت با امر خارج از ذات مقایسه شود که عدم آن برای ماهیت ضروری باشد در این صورت ماهیت بشرط لا خواهد بود.

پس اگر ماهیت با هیچ امری خارج از ذات مقایسه نشود این ماهیت مهمله خواهد بود و اگر با امر خارج از ذات مقایسه شود یعنی نفس این ماهیت ملحوظه که مقسم برای آن سه قسم قرار بگیرد در این صورت ماهیت لابشرط مقسمی خواهد بود. اگر ماهیت با امر خارج از ذات مقایسه شد و وجود و عدم آن امر برای ماهیت ضروری نباشد در این صورت لابشرط قسمی خواهد بود و اگر وجود آن امر برای ماهیت ضروری باشد ماهیت بشرط شیء خواهد بود و اگر عدم آن برای ماهیت ضروری باشد ماهیت بشرط لا خواهد بود.

حال اگر واضع لفظی را بخواهد وضع کند ممکن است این لفظ را برای ماهیت مهمله وضع کند یعنی لفظ را برای ذات این ماهیت وضع کند بدون لحاظ آن با هیچ امر خارج از ذات که این غیر از ماهیت لابشرط مقسمی است یعنی ذات ماهیت که هیچ قید و خصوصیتی در آن نیست و حتی قید اطلاق و سریان هم در آن وجود ندارد، اگر واضع در مقام وضع لفظ انسان را برای ماهیت مهمله وضع کند در این صورت وضع عام و موضوعه هم عام خواهد بود. این یک تفسیر از وضع عام و موضوعه عام است. پس یک قسم از انحاء وضع عام و موضوعه عام این است که واضع در مقام وضع لفظ را برای ماهیت مهمله یعنی ذات ماهیت وضع کند.

معنای دوم:

معنای دوم این است که واضع در مقام وضع لفظ را برای ماهیت مطلقه وضع کند یعنی الماهیه بشرط الاطلاق و السریان فی الافراد، که در این صورت ماهیت بشرط شیء ای بشرط الاطلاق را تصور کرده یا ماهیت لابشرط قسمی یعنی لابشرط از خصوصیات و قیودات را تصور کرده که در این صورت در مقابل ماهیت مهمله ماهیت مطلقه را تصور می‌کند و لفظ را برای آن قرار می‌دهد که در این صورت هم وضع عام و موضوعه عام است.

در بحث اطلاق و تقیید یک بحثی بین مشهور و سلطان العلماء واقع شده که موضوعه مطلق چیست که آیا موضوعه لفظ مطلق عبارت است از ماهیت بشرط شیء یا ماهیت مهمله یا ماهیت لابشرط که سلطان العلماء معتقد است لفظ مطلق وضع شده برای ماهیت مهمله ولی مشهور قائلند لفظ مطلق برای ماهیت مطلقه وضع شده است.

به‌رحال چه بگوییم لفظ مطلق وضع شده برای ماهیت مطلقه یعنی ماهیت بشرط شیء و چه بگوییم مطلق وضع شده برای ماهیت مهمله بالاخره هر دو به عنوان وضع عام و موضوعه عام معرفی شده‌اند و ما فعلاً کار نداریم که حق با سلطان العلماء است یا مشهور اما اصل مسئله این است که بالاخره یک معنای از وضع عام و موضوعه عام این است که آن الواضع يتصور

المَاهِيَةِ الْمَهْلَمَةُ و يجعل اللفظ على هذا المعنى و يك تصوير اين است كه وضع در مقام تصور معنی ماهیت مطلقه را تصور می‌کند و لفظ را برای ماهیت مطلقه قرار می‌دهد.

یک سؤال مهمی اینجا وجود دارد و آن اینکه چه فرقی بین این دو تصویر است و چه ثمره‌ای بر این مترتب می‌شود که وضع ماهیت مهمله را تصور کرده باشد و لفظ را برای آن وضع کرده باشد یا ماهیت مطلقه را؟

فرق معنای اول و معنای دوم:

سه ثمره اینجا وجود دارد که محقق عراقی به آن اشاره می‌کند:

ثمره اول:

اگر بگوییم لفظ انسان برای ماهیت مهمله وضع شده یا برای ماهیت مطلقه تأثیر آن در قضیه زید^۱ انسان^۲ آشکار می‌شود، اگر گفتیم زید^۱ انسان^۲ و معتقد باشیم لفظ انسان برای ماهیت مهمله وضع شده آنچه که در این قضیه محمول واقع شده ذات انسان و ماهیت مهمله اوست، اینجا می‌توان گفت بین زید و انسان به این معنی اتحاد و هوهویت برقرار است و این اتحاد و هوهویت در وجود خارجی است یعنی زید به عنوان یک موجود و مصداق با همین انسان موجود در خارج اتحاد وجودی دارند یعنی زید با آن ماهیت مهمله اتحاد وجودی دارد ولی اگر گفتیم در قضیه زید^۱ انسان^۲ منظور از انسان ماهیت مطلقه است و معنای انسان یعنی ماهیت مطلقه انسان ماهیت جاری و ساری در همه افراد است که در این صورت زید با انسان به معنای ماهیت مطلقه اتحاد و هوهویت ندارد چون زید با ماهیت انسان متحد است نه با ماهیت ساری و جاری در همه افراد، اگر زید با انسان جاری در همه افراد متحد بود باید با سایر افراد هم اتحاد می‌داشت در حالی که قطعاً بین زید و سایر افراد مغایرت وجود دارد پس ثمره اولی این شد که اگر ما بگوییم لفظ انسان برای ماهیت مهمله وضع شده نتیجه‌اش آن است که در قضیه زید^۱ انسان^۲ هیچ مجازی لازم نمی‌آید و حقیقتاً زید انسان است به معنای آن ماهیت و اینها اتحاد حقیقی و هوهویت واقعی دارند و زید حقیقتاً همان ماهیت انسان است چون منظور از ماهیت خود طبیعت است و کاری به افراد دیگر ندارد ولی اگر گفتیم لفظ انسان برای ماهیت مطلقه وضع شده که همان طبیعت ساری و جاری در همه افراد است در این صورت قضیه زید^۱ انسان^۲ مجاز خواهد بود چون زید با انسان به معنای یک طبیعتی که ساری در افراد است اتحادی ندارد و اگر هم می‌گوییم زید^۱ انسان^۲ مجاز است و مجازاً می‌گوییم زید با آن ماهیت مطلقه اتحاد و هوهویت پیدا کرده است.

ثمره دوم:

اگر ما گفتیم موضوعه الفاظی مثل انسان یعنی اسماء اجناس ماهیت مهمله است اگر قیدی کنار این ماهیت مهمله قرار گیرد و این ماهیت مقید شود مستلزم مجاز نیست یعنی تقیید مطلق هیچ گاه مستلزم مجازیت نخواهد بود لکن اگر بگوییم اسماء اجناس یا الفاظ مطلق وضع شده برای ماهیت مطلقه در این صورت هر گاه مطلق را مقید کنیم و قیدی کنار آن بیاوریم مستلزم مجازیت خواهد بود. پس ثمره دوم این است که تقیید مطلق بنا بر قول مشهور که ماهیت مطلقه را موضوعه می‌دانند مجاز است اما بنا بر نظریه سلطان العلماء که اطلاق را جزء موضوعه نمی‌داند و ماهیت مهمله را موضوعه می‌داند تقیید

مطلق مستلزم مجاز نخواهد بود چون اگر اطلاق جزء موضوع‌له باشد موضوع‌له در هر جایی غیر از مطلق که بکار برده شود مجاز خواهد بود ولی اگر اطلاق جزء موضوع‌له نباشد مستلزم مجازیت نخواهد بود.

نمره سوم:

اگر موضوع‌له ماهیت مطلقه باشد واضح در مقام وضع نیازمند واسطه نیست لکن اگر موضوع‌له ماهیت مهمله باشد واضح در مقام وضع نیازمند واسطه است. فرض کنید واضح می‌خواهد لفظ انسان را برای ماهیت مطلقه انسان وضع کند که لفظ انسان را تصور می‌کند و ماهیت مطلقه انسان را هم تصور می‌کند، ماهیت مطلقه یعنی ماهیتی که آن را با یک اموری لحاظ کرده و سنجیده و نسبت به آن قیود و امور لابشرط لحاظ شده و همان طور که عرض کردیم ماهیت مطلقه یک ماهیت ملحوظه است یعنی لحاظ ماهیت به غیر جزء این ماهیت است حال واضح وقتی می‌خواهد لفظ انسان را برای ماهیت مطلقه وضع کند هیچ مشکلی ندارد و می‌تواند ماهیت مطلقه را در ذهن تصور کند و این ماهیت قابل تصور است چون ماهیت مطلقه ماهیت ملحوظه با غیر است که سریان و جریان در آن اخذ شده پس لحاظ الی الغیر در این ماهیت وجود دارد لذا تصور این ماهیت هیچ مشکلی ندارد و مستقلاً واضح می‌تواند آن را تصور کند لذا نیازمند آلة الملاحظة نیست اما اگر موضوع‌له ماهیت مهمله باشد و واضح بخواهد لفظ انسان را برای ماهیت مهمله وضع کند این کار ممکن نیست چون تصور ماهیت مهمله ممکن نیست به این جهت که ماهیت مهمله ماهیت برهنه و لیسیده و محضی است که حتی مورد لحاظ و تصور ذهنی هم نیست و با هیچ چیزی سنجیده نمی‌شود. واضح در مقام وضع اولین کاری که می‌کند این است که می‌خواهد چیزی را بر آن ماهیت قرار دهد و لفظ را بر آن ماهیت وضع کند پس وضع مستلزم لحاظ این ماهیت است بدین معنی که ماهیت باید در ذهن تصور شود و لفظ بر آن ماهیت متصوره جعل شود در حالی که ماهیت مهمله قابلیت ندارد موضوع‌له قرار بگیرد چون ماهیت مهمله یعنی اینکه این ماهیت با هیچ چیزی لحاظ نمی‌شود در حالی که وقتی شما سخن از وضع به میان می‌آورید منظور این است که آن چیزی که می‌خواهد موضوع‌له قرار بگیرد باید با موضوع سنجیده شود و این اول مشکل است چون ماهیت مهمله قابلیت لحاظ ندارد و غیر ملحوظ و غیر مقیس الی الغیر است اما اولین کاری که واضح می‌خواهد بکند این است که باید این ماهیت را از برهنه بودن خارج کند چون می‌خواهد چیزی را برای آن جعل کند لذا واضح برای وضع ماهیت مهمله نیازمند واسطه و آلة الملاحظة است که به او کمک کند بتواند این ماهیت مهمله را لحاظ و تصور کند. ماهیت مهمله نه خصوصیت اطلاق دارد و نه تقیید و یک طبیعت عاری از قید است ولی وقتی واضح می‌خواهد آن را تصور کند یا باید آن را به همراه قید تصور کند یا به عنوان یک طبیعت عاری از قید و صورت سومی هم که مشترک بین واجد قید و فاقد قید باشد وجود ندارد لذا محتاج واسطه است و محتاج این است که چیزی را به عنوان آلة الملاحظة قرار دهد که به وسیله آن اشاره به جامع و وجه اشتراک بین ماهیت مطلقه و ماهیت مقیده بکند و آن وسیله و ابزار و آلت فقط ماهیت لابشرط است. پس اگر ماهیت مطلقه موضوع‌له باشد نیازمند واسطه نیست ولی اگر ماهیت مهمله موضوع‌له باشد نیازمند واسطه و آلة الملاحظة است. در ماهیت مطلقه قید اطلاق وجود دارد و لفظ روی آن قرار داده می‌شود اما ماهیت مهمله نه قید اطلاق دارد و نه قید تقیید و ماهیت غیر ملحوظه

است و وقتی در مقام وضع می‌خواهد لفظ را برای آن قرار دهد با مشکل مواجه می‌شود چون ماهیت مهمله مبهم و مجمل است و قابل تصور نیست چون نه معلوم است که اطلاق دارد و نه معلوم است که تقييد دارد و تصور آن معقول نیست و برای اینکه تصور شود یا باید در قالب اطلاق قرار گیرد و یا در قالب تقييد یعنی یا بدون قيد لحاظ شود یا با قيد و یا حداقل یک چیزی که اشاره به وجه مشترک و ما به‌اشتراک این دو بکند تا از اهمال خارج شود، ما نه می‌توانیم قيد اطلاق را در کنار آن بیاوریم و نه می‌توانیم عدم اطلاق را بیاوریم و تنها وسیله و ابزار ممکن برای تصور آن ماهیت مهمله یک چیز بیشتر نیست که حداقل آن را تا حدودی از اهمال خارج می‌کند و آن ماهیت لابشرط است و این ماهیت لابشرط آلة الملاحظه می‌باشد.^۱

نتیجه اینکه برای وضع عام و موضوع‌له عام یک تصویر کلی را طبق نظر مشهور ارائه دادیم اما معانی دیگری هم برای آن قابل تصور است که یک معنی از کلیت و عام بودن ماهیت مطلقه و معنای دیگر ماهیت مهمله است. بیانی هم خود محقق عراقی برای وضع عام و موضوع‌له عام دارد که انشاء الله آن را در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. نهاية الافكار، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵ - مقالات الاصول، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۸.